

جلسه ۲۱۵ (ی) ۹۰/۲/۱۱

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل ۱۳ از اصول کتاب صوم، در احکام قضا است، فرمودند که به کسی که از آن صوم فوت شده است، روزه نگرفته است واجب است قضا به جا بیاورد بشرط اول اینکه بلوغ دوم، عقل، سوم: اسلام. بحث ما در بلوغ بود. و بلوغ را که دیروز توضیح دادیم که سه تا علامت در فقه ما برای بلوغ است. اول احتلان، دوم انبات شرع، شرع خشن علی الآنه، سوم سن است، که در دختر و پسر توضیح داده شد. این بلوغ است و حالا یک وقت این است که شخص می‌داند که بالغ شده است، و برایش مسلم است، و ماه رمضان هم فرارسیده است، اینجا دو مطلب یکی بلوغ یکی روزه، روزه امساک از طلوع فجر است تا مغرب، خوب این شخص بالغ شده است و یکی از واجبات هم صوم است، و می‌داند که بلوغ محقق شده است، و صوم هم باید انجام بشود و خوب این بلوغ قبل از اینکه طلوع فجر بشود بلوغ محقق شده است چون قبل از طلوع فجر بلوغ محقق شده است روزه برایش واجب است اگر روزه نگرفت قضا واجب است شکی ندارد. اما اینکه در واقع بر غیر بالغ واجب نیست. گفتیم که بر بالغ واجب است که مشمول ادله است از این جهت کسی که بالغ است و روزه نگرفته است، ادله‌ی داله بر وجود قضا اقتدا کند که این روزه‌ای که ازش فوت شده است بعد از بلوغ قضایش به جا می‌آورد و خوب این معلوم،

و اما اگر بلوغش مقارن باشد با طلوع فجر، آن اولی قبل بود، و بلوغش با طلوع فجر مقارن باشد تاریخ دقیقی از بلوغش دارد یعنی از تولدش دارد تاریخ دقیقی هم از طلوع فجر دارد و دو تا با هم از لحاظ دقیقه و ثانیه مقارن هستند و باز هم واجب است که روزه را بگیرد. چون که برای خاطر اینکه این طلوع الفجر و هو البالغ و این صدق می‌کند همین قدر که صدق کند که طلوع الفجر را و هو بالغ واجب است که روزه را بگیرد. اگر در این حال روزه نگرفت قضا بر او واجب است، این دو تا، اما کسی که بلغ فی اثناء نهار و بعد الطلوع الفجر، بر این واجب نیست و برای خاطر اینکه روزه بر کسی واجب است که در حال طلوع فجر بالغ باشد، این در مورد طلوع بالغ نبود و بعداً بالغ شد درست است که شارع مقدس در بعضی از جاها کسی که امساک طلوع فجر را ندارد. اما گفته است که روزه‌اش درست است و فوت شد و قضایش را به جا بیاورد و مثل مسافری که قبل از ظهر به وطنش برسد، مریضی که قبل از ظهر بهبود پیدا کند. چیزی هم مسافر در بین راه نخورده باشد، اینها واجب است که روزه را بگیرند و نگرفتند قضایش را بگیرند و از این جا شارع مقدس با اینکه انصاف از طلوع فجر نبوده است، و شرایط صحت از طلوع فجر نبوده است و شارع در اینجا روزه اینها را پذیرفته است و واجب کرده است و اگر نگیرند قضایش را باید بگیرند. آیا؟؟؟ همینطور است، بالغ شد ساعت ۹ و ۸ و ۱۰ صبح مثلاً که آن وقت بالغ شد و قبل از آن بلوغ نداشته است آیا چنانچه که بر مسافر واجب نبود و تا رسید به وطنش و

ساعت ۱۱، ۱۰ بر مریض واجب نبود خوب شد ساعت ده و یازده مثلاً این هم خوب برایش واجب نبود عند الطلوع الفجر ولی حالا ساعت ده و نه با تاریخ دقیق بالغ شد و این هم مثل آنها باشد نه دلیل نداریم، آنجا ما دلیل داریم در باب مسافر که روایات داریم مریض هم به آن محلق کردند اما در مورد بالغ شارع مقدس ما گفته است کسی که بلغ بالغ باشد در حال طلوع فجر بر آن روزه واجب است و آن مشمول ادله است و آن کتب علیک الصیام است و این در موقع طلوع فجر، بالغ نبوده است و دلیل ندارد اگر خورد قضا بگیرد. بله، خوب اینها بحث شده است، اما بحث فعلاً در جایی است که شک داریم در تاریخ یا دو چیز و یا یکی از این دو چیز، یکی بلوغ یکی هم طلوع فجر است و چون این دو تا، دخالت داشتند، و بلوغ محقق بشود، عند الطلوع الفجر که اول روزه روزه گرفتن است هر دو محقق بودن و یا محقق نبودن این را بحث کردیم، علماً اما اگر جایی که شک است، تاریخ تولدش دقیقاً معلوم باشد، و یا معلوم باشد که کی در کدام دقیقه و ثانیه به حد بلوغ می‌رسد با حساب سالی که عرض کردم تاریخ طلوع فجر هم به تقویم مراجعه می‌کنیم دقیقه و ثانیه معلوم است و این دو تا برای ما مبدأ هستند و برای به دست آوردن تاریخ دقیق بلوغ و تاریخ طلوع فجر و اگر هر دو معلوم باشند مقایسه می‌کنیم و در این مدت که مقدمه‌ی مقارن‌ها، تاریخ تاریخ مجهول باشد این دو سه صورت می‌شود، این جا چند تا بحث با ??? به وجود می‌آید و یک بحث این است که جهلت تاریخها هم تاریخ بلوغ

مجهول است برای ما، و هم تاریخ طلوع فجر برای ما مجهول است، تقویمی که دقیقاً معین کند و مورد اعتماد ما باشد در اختیار ما نیست، از این طرف تاریخ تولد هم دقیقاً معین کرده باشد آن هم در اختیار ما نیست، اما علم اجمالی دارد می‌گوید این که اینجا دو چیز محقق شده است کدام مقدم و کدام مؤخر است نمی‌دانیم می‌گوید که طلوع فجر محقق شده است اما در چه دقیقه و ثانیه‌ای بوده است تا در آن دقیقه ثانیه با بلوغ این توأم بوده است یا نه! این است که دو تا حادث اینجا وجود دارد، دو تا حادث تاریخاً مجهولاً و تقدم و تأخر آنها هم تأثیری در حکم خداوند دارد، و بعد این را چه باید کرد. این یک بحثی است که سیال است به اصطلاح در خیلی از جاها دو تا حادث به وجود می‌آید تاریخاً معلوم باشند چه، نباشند، اولین جایی که این بحثها در عروه مطرح کرده است در احکام میاح است، (صحبت‌های متفرقه) در عروه اینجا اینطور ذکر کرده است بعد در عروه و در غیر آن در خیلی از جاها این بحث پیش می‌آید که اگر دو تا حادث از لحاظ تاریخ معلوم باشند، مجهول باشند، احدهما معلوم و آخرهم مجهول، در ما نحن فیه دو تا حادث است یکی مسئله‌ی بلوغ است نمی‌دانیم که این بلوغ کی محقق شده است، یکی هم طلوع فجر است و آن را هم نمی‌دانیم اذا جهلت تاریخ يستحسب، عدم بلوغ تا طلوع فجر، و پنج واجب نباشد، يستحسب عدم الفجر اذا زمان بلوغ که روزه واجب باشد خوب این دو تا استسحاق یتعارضان و یتساقطان، در آن که بحث اصولی داریم ما رفتیم، خوب باید این

را عرض کنم که این را اشاره کردم که مرحوم آخوند خراسانی، ایشان قایلند که در این طور جاها اصلاً استصحاب جاری نیست، نه اینکه جاری می‌شود و تعارض بکند و تساقط بکند، چرا؟ متکلم دیروز باید امروز پشت پرده عرایض. برای خاطر اینکه مرحوم آخوند می‌فرمایند که لا تفرض یقین بالشک، که دلیل اصلی استصحاب است این کلمه‌ی نقض خیلی کلمه‌ی مهمی است و این اقتضا می‌کند به اینکه این امتدادی و ارتباطی اتصالی بین چیز باشد و آن را ما پاره کنیم و به هم بزنیم و آن را می‌گویند نقض، نقضت قضوها بعد قوت انکاسا. می‌گوید که نقض را آنجا می‌گویند، یک چیز اینجوری باشد، خوب، سؤال: ؟؟؟، نه دو تا مبنا است، از ؟؟؟ کاری ساخته نیست ولی دو تا مبنا است، یک مبنا تساقط است یک مبنا عدم جریان است، و چون جاری نمی‌شود چرا؟ مرحوم آخوند می‌فرمایند که چون ما می‌دانیم که این دو تا یکی از اینها را ما نمی‌خواهیم نقض بکنیم و اصلاً نقض شده است، یکی از اینها خودش منقطع شده است و تمسک دادن با لا تنقض که تمسک با عام است در شبهه‌ی مصداقیه، از این جهت نمی‌شود تمسک کرد (نامفهوم) این است که مرحوم آخوند در کفایه می‌گوید که در این طور جاها اصلاً استصحاب جاری نیست نه اینکه جاری است و تساقط بکند و تعارض بکند، و بعد دو تا مبنا است و خوب هر جهت، ما نمی‌خواهیم خیلی هم وارد بحث استصحاب بشویم ولی چون ایشان ذکر کرده اند یک مقدار لازم است، بالاخره اذا جعلت تاریخهما ایشان اینطور فرمودند. بله، فمع

الجهل بتاریخهما لم يجب القضاء عند التأمین، وقتی که جهل به تاریخ است یا استصحاب اصلاً جاری نیست، و یا جاری است تساقط بکند، وقتی که تساقط کرد و یا نکرد باید سراغ چه برویم؟ چه اصلی باید برویم؟ شک داریم که قضا واجب است بر آن شخصی که روزه واجب بوده است یا نبوده است، اصل براعت! بحث این است که آنجا تساقط کرده است در کریت و ملاقات، کل شیء؟ (؟) وقتی که دو تا استصحاب تساقط کرد باید آنجا برویم به اصل، و اصل جاری فی المقام، استصحاب کن لم یکن می‌شود موارد فرق می‌کند بعضی جاها سراغ اشتها می‌رویم بعضی جاها سراغ براعت می‌رویم و بعضی کل شیء حلال می‌رویم و اینجا بعد از اینکه این دو تا استصحاب تعارض کرد تساقط کرد می‌رویم سراغ چی؟ اصل برائت لا یجب، و من جهل بتاریخهما لم یجب القضاء. خوب استصحاب جاری می‌شود روی این مبنا معروف، تساقط به کدام، چون که اصل عدم بلوغ (سؤال نامفهوم) نه یک استصحاب عدم بلوغ داریم و چون هر دو حادث محدود به عدم است، و هر حادث محدود به عدم به اصطلاح عدم در آن جاری می‌شود. پس استصحاب عدم بلوغ تا کی، تا طلوع فجر، بله، لازمه‌اش چیست؟

سؤال: ؟؟؟، خوب اصل مصبط را در آن بعدی که عرض می‌کنم احدهما معلوم التاریخ و آخر مجهول آنجا به درد ما می‌خورد و اینجا مبنا همین است که عرض کردم، دو تا استصحاب است و یا اصلاً جاری نمی‌شوند و آخوند می‌گوید که جاری نمی‌شوند.

فجر طالع شده است دیگر، باید بشود، دوم بلوغ این شخص ولی
ایهما مقدم بر یوم مؤخر نمی‌دانیم. ایشان یک چیزی دیگری
می‌گویند روزه بر کسی واجب است که فجر طالع بشود و هو بالغ،
فجر طلوع کند و در حال طلوع بالغ باشد، خوب آن را نمی‌دانیم
استصحاب عدم بلوغ حتی یبدأ الفجر، خوب، بلوغ نشده است تا
طلوع فجر، یعنی بلوغ بعد از فجر شده است چیست؟ روزه واجب
نیست چون بلوغ(؟) استصحاب عدم طلوع فجر الی زمان بلوغ.
بنابراین لازمه‌اش چیست؟ روزه واجب باشد. چون فجر نبوده
است تا زمان بلوغ، یعنی فجر بعداً طلوع کرده است بعد از این،
؟؟؟ چه کار کنیم اینجا، یک عروه آورده است که استحساب در هر
دو جاری می‌شوند. یکی مقتضی است وجوب صوم است و یک
مقتضی عدم وجوب صوم است، وجوب صوم است قضا دارد و
واجب نباشد قضا ندارد. مشهور است که دو تا جاری می‌شوند و
یتعارضان یتساقطان، خوب تعارض و تساقط چه کار کنیم، به
اصل براعت چون شک داریم که برای شخص واجب بوده است و
یا واجب نبوده است، اذا تعارض الاصلان و تساقطان یرجع علی
اصل الآخر. این جا هم تساقط کردند مشهور می‌گویند و حالا
حرف اخوند را هم گفته باشم، اخوند می‌گوید که اصلاً جاری
نیست در اینطور جاها. چرا؟ به خاطر اینکه نقض اینجا حاصل
شده است یکی از اینها مسلم به وجود آمده است، ما اگر هر دو را
استصحاب کنیم می‌شود تمسک به عام در شبهه‌ی مصداقیه و
تمسک کردن و جای دیگر اصلاً جاری نیست و پس اخوند

آخوند می‌گویند که دلیل شما برای استصحاب لا تنقض یقین
بالشک. خوب نقض آنجا می‌گویند که یک شیء ممتد و متصل
باشد، ما آن را بگسلیم، به هم بزنیم و پاره کنیم آنجا می‌گویند
نقض، و لغة معنای نقض این است و نقض لا تکون کالذین ؟؟؟
خلاصه یک ریسمانی است، این ریسمان آن ذراتش را، که
تکه‌تکه‌هایش به همدیگر مربوط و متصل هستند، شما این را اگر
کار کنید و بگویید نقض الحق، بنابراین حالا کلمه‌ی نقض را
داریم معنا می‌کنیم. نقض همیشه در جایی می‌گویند که چیزی
استحکام دارد، قدرت بقا دارد خودش فی حد ذاته، و آن وقت ما
بیایم این را پاره کنیم و لغة نقض به این می‌گویند و ما باید به لغت
مراجعه کنیم. لا تنقض یقین بالشک، ما برای فهمیدن این کلمات
باید به لغت مراجعه کنیم، نقض ؟؟؟ همین است انسان که عهد
می‌بندد قدرت بقا دارد. عهد انسان باید به عهد خودش پایبند
باشد، طبعاً اینطوری است. (صحبت‌های متفرقه) دو تا حادث اینجا
بوجود آمده است یکی بلوغ است ولی تاریخش معلوم نیست و
نمی‌دانیم، امشب شب اول ماه رمضان است، نمی‌دانیم که این
شخص در موقع طلوع فجر به حد بلوغ رسیده است یا نه؟ چون
تاریخ تولد این را به دست نداریم. پس بلوغش عند الطلوع الفجر
مشکوک است، خوب این یک، دوم این است که تقویم نداریم،
نمی‌دانیم که آیا ۴ صبح می‌شود و ۴ و نیم صبح می‌شود، پنج ربع
کم صبح می‌شود از لحاظ دقیقه و ثانیه آن را هم نداریم. خوب،
این می‌شود دو تا حادثه رخ داده است، یکی طلوع فجر مسلم

می‌گوید جاری نیست در جایی که مشهور می‌گویند که جاری است و یتعارضان یتساقطان هذا کل اذا جهل التاريخهما این یک شق مسئله است، خوب حالا می‌خواهیم وارد بشویم به یک شق دیگر، واما مع الجهل به تاریخ احمدهما. حالا اگر بلوغ است و طلوع فجر، یکی می‌دانیم و یکی نمی‌دانیم. خوب این را دو شق کرده است عروه، و اما مع الجهل بتاریخ بلوغ خیلی خوب، تاریخ بلوغ برای ما معلوم نیست اما می‌دانیم که به فجر تقویم مراجعه کردیم، ساعت چهار و نیم بعد از نصف شب، طلوع فجر است این برای ما معلوم است و دقیقه و ثانیه معلوم است و اما بلوغ معلوم نیست استصحاب کنیم عدم بلوغ را بیا، تا چهار و نیم، و آنچه عدم یعنی بلوغ بعد از طلوع فجر است و یعنی واجب نیست، پس استصحاب عدم بلوغ الی طلوع الفجر یقتضی که روزه بر این شخص واجب نباشد چون بالغ نبوده است تا چهار و نیم پس بلوغش بعد از چهار و نیم است، بلوغش بعد از طلوع فجر است و پس واجب نیست و قضایش هم واجب نیست، این را عروه قبول کرده است و گفت است که و اما و کذا الجعل مع الجعل به تاریخ بلوغ و اینجا هم واجب نیست و اما حالا این آخری، مع الجهل بتاریخ طلوع اگر یک سری بلوغ را می‌دانیم دقیقاً تاریخ تولد معلوم و دقیقه و ثانیه و می‌دانیم که چهار و نیم این بالغ می‌شود و این را می‌دانیم و تقویم نداریم و نمی‌دانیم که طلوع فجر کی است؟ خوب چه کار می‌کنیم اینجا استصحاب می‌کنیم عدم طلوع فجر را تا چهار و نیم چهار و نیم این بالغ شده است استصحاب کنیم

عدم طلوع فجر را تا چهار و نیم لازم‌اش چیست؟ لازم‌اش این است که این شخص عند طلوع الفجر الی چهار و نیم این بالغ شده است، فجر هم بعد از آن بوده است و چه می‌شود نتیجه، روزه واجب می‌شود و نتیجه این می‌شود و اما یک اشکال به وجود می‌آید اینجا اشکال مصبط بودن است که جلوی ما را می‌گیرد، واما عروه می‌گوید که و اما مع الجهل بتاریخ الطلوع بأن علم انه بلغ قبل الساعة مثلاً. می‌دانیم این که چهار و نیم بالغ شده است و لم يعلم اینکه چهار و نیم و قد یطلع الفجر املاک، اما نمی‌داند که چهار و نیم فجر است یا نه، اینجا(؟) قضی و لکن فی وجوب اشکالهم. اهوت قضا است و لکن در وجوبش اشکال است، خوب، اشکال چیست؟ دقت باید به اشکالش کرد، می‌رویم سراغ یک باب دیگری از ابواب استصحاب، یک فصل دیگری، آن فصل دیگر چطور؟ و من تا اینجا نوشتم که در رسائل فلان جلد تنبیه در کفایه امر تنبیه است و آن این است که دقت کنید و یک بحث دیگری است و آن بحث این است که شارع مقدس می‌فرماید لا تنقض یقین بشک یعنی شما شک دارید در اینکه ما کان باقی است و یا نه؟ شارع می‌گوید که ابقی ما کان، ما کان است و خوب شارع دارد می‌گوید ما کان ما چیست؟ و ما کان ما حکم است و شارع چون شارع است و جاهل احکام می‌گوید که شک داریم در صحت در فسادی در وجوب حرمت بکش بیار و حالا بگو آن وجوب است و آن حرمت است اگر حکم باشد اگر حکم باشد مطلب سر راست است اما اگر مستحسب حکم نیست. مستحسب

و الحمد لله رب العالمین اولاً و آخراً و صلی الله علی
محمد و آله الطاهرین

کریت است، حیات است، موضوع حکم است شارع می گوید که او را بکش بیاور، به چه عنایت بکش و بیاور، یعنی حکم برایش مترتب کن، شارع است دیگر، شارعش حالا احکام است دیگر، بله بعد اگر موضوع است، احکام شرعی را حیات کن، چون حیات دارد، واجب است بر او نفقه‌ی زوجه‌اش را بده واجب است تصرف در مال بدون اذنش حرام است و آن آثار حیاتش است، و استصحاب کریت کن، معنی کریت این است که ادا؟؟ نجاست نجس نمی‌شود، بعد آن احکامش مترتب می‌شود، اما یک چیز دیگری است دقت کنید تصالحی به وجود آمده است و دو نفر پدر و پسر هر دو مردند ما نمی‌دانیم هر دو با هم مردند. (صحبت‌های متفرقه) اگر حکم مترتب باشد بر تأخر، تقدم، تقارن، اینها یک موضوعاتی است، اینها لازم عقلی مستصحب ما است ما نمی‌توانیم اینها را ثابت کنیم و حکم مترتب کنیم اینجا می‌گویند که اصل صابط است و باز هم مطلب قبلی ماند برای فردا امروز بنده سعی کردم که کلمه کلمه گفته باشم، چون بعضی گفتند که شما کلمه کلمه بگویید و حالا بعضی‌ها هم از من بپرسند که آیا آنجور که می‌گفتم ولی سعی کردم که با تأمل گفته باشم و تا آنجا که برسد به اصل مصبط بحث کردیم و بقیه انشاءالله فردا